

[کلام مرحوم خوئی در قسامه‌ی منکر 1](#_Toc4866460)

[کلام صاحب جواهر در تأیید کلام مرحوم خوئی 2](#_Toc4866461)

[اشکالات به کلام مرحوم خوئی 2](#_Toc4866462)

[اشکال اول به کلام مرحوم خوئی 2](#_Toc4866463)

[اشکال دوم به کلام مرحوم خوئی 2](#_Toc4866464)

[عدم تطبیق کلام صاحب جواهر در مقام 3](#_Toc4866465)

[اشکال سوم به کلام مرحوم خوئی 4](#_Toc4866466)

**موضوع**: قسامه /طرق اثبات قتل /قصاص

**خلاصه مباحث گذشته:**

بحث در قسامه‌ی منکر بود که گفتیم معروف بین فقها این است که وزان قسامه‌ی منکر وزان قسامه‌ی مدعی است و هر چه در قسامه‌ی مدعی مشروع است در قسامه‌ی منکر هم به همان صورت است.

# کلام مرحوم خوئی در قسامه‌ی منکر

مرحوم خوئی[[1]](#footnote-1) بر خلاف مشهور فرمود بین اینها تفاوت وجود دارد و در ناحیه‌ی منکر حتی با وجود قوم که حاضر به سوگند یاد کردن هم باشند، خود منکر باید پنجاه قسم را بخورد. ایشان برای ادعای خود استدلال کرده بود به روایت مسعده که مفادش این بود که قسم به عهده‌ی متهم است «عَنْهُ عَنْ هَارُونَ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ مَسْعَدَةَ بْنِ زِيَادٍ عَنْ جَعْفَرٍ ع قَالَ: كَانَ أَبِي رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ إِذَا لَمْ‏ يُقِمِ‏ الْقَوْمُ‏ الْمُدَّعُونَ‏ الْبَيِّنَةَ عَلَى قَتْلِ قَتِيلِهِمْ وَ لَمْ يُقْسِمُوا بِأَنَّ الْمُتَّهَمِينَ قَتَلُوهُ حَلَّفَ الْمُتَّهَمِينَ بِالْقَتْلِ خَمْسِينَ يَمِيناًبِاللَّهِ مَا قَتَلْنَاهُ وَ لَا عَلِمْنَا لَهُ قَاتِلًا ثُمَّ تُؤَدَّى الدِّيَةُ إِلَى أَوْلِيَاءِ الْقَتِيلِ وَ ذَلِكَ إِذَا قُتِلَ فِي حَيٍّ وَاحِدٍ فَأَمَّا إِذَا قُتِلَ فِي عَسْكَرٍ أَوْ سُوقأَوْمَدِينَةٍ فَدِيَتُهُ تُدْفَعُ إِلَى أَوْلِيَائِهِ مِنْ بَيْتِ الْمَال‏»[[2]](#footnote-2) این روایت به ضمیمه‌ی اینکه معارضی هم ندارد دلیل بر مدعای ایشان بود.آنچه به عنوان معارض ذکر شده است یکی روایت ابی بصیر بود که در آن عبارت «وَ إِنْ لَمْ يُقْسِمُوا فَإِنَّ عَلَى الَّذِينَ ادُّعِيَ عَلَيْهِمْ أَنْ يَحْلِفَ مِنْهُمْ خَمْسُونَ مَا قَتَلْنَا وَ لَا عَلِمْنَا لَهُ قَاتِلا» و دیگر روایت برید بود که در آن آمده بود «قَسَامَة خَمْسِينَ رَجُلًا» که مرحوم خوئی هر دو را جواب داد به اینکه روایت ابی بصیر ضعیف السند است ( به خاطر علی بن ابی حمزه‌ی بطائنی ) و دلالة هم ضعیف است زیرا در آن آمده است: «فَإِنَّ عَلَى الَّذِينَ ادُّعِيَ عَلَيْهِمْ أَنْ يَحْلِفَ مِنْهُمْ» که همان مدعی علیهم باید قسم بخورند. روایت برید هم صالح برای معارضه نیست به دلیل اینکه مراد از «قَسَامَةً خَمْسِينَ رَجُلًا»، « قَسَامَةً خَمْسِينَ یمینا» می باشد. در انتها ایشان فرموده است که اگر در مسأله اجماعی داشته باشیم که طبق همان عمل کرده و در غیر این صورت مقتضای صناعت این است که تمام قسم ها به عهده‌ی خود منکر است.

# کلام صاحب جواهر در تأیید کلام مرحوم خوئی

لازمه‌ی کلام صاحب جواهر[[3]](#footnote-3) هم که قبلا گذشت که فرمود اصل در یمین این است که بر عهده‌ی خود مدعی و منکر باشد هم

می تواند وجه دیگری برای کلام مرحوم خوئی باشد. گفتیم مراد از اصل هم اطلاق مقامی است. کأنّ اصل در یمین این است که مباشر در یمین مدعی و منکر باشد لکن مراد ایشان از مباشرت این بود که مدعی و منکر حداقل یک قسم را بخورند. آن وجه اقتضا دارد که در مبحث منکر هر پنجاه قسم را خود منکر بخورد.

## اشکالات به کلام مرحوم خوئی

کلام مرحوم خوئی مضافا بر اینکه مخالف مشهور و حتی اجماع مدعا در مسأله است قابل مساعدت نیست به دلیل اینکه:

### اشکال اول به کلام مرحوم خوئی

قسامه در ناحیه‌ی منکر در کلمات فقهای فریقین وزان قسامه در ناحیه‌ی مدعی را دارد و اینکه تمام قسم ها را خود منکر بخورد در صورت وجود قوم قسم خورنده برای او به عنوان یک احتمال هم در کلمات بیان نشده است. بله در صورت انحصار قسم خورنده در منکر خودش باید تمام قسم ها را یاد کند. این مسأله ای که به صورت قطعی در کلمات فریقین آمده است و مسأله ای مستحدثه هم نیست چطور می توان گفت مقتضای صناعت این است که منکر باید قسم بخورد.

### اشکال دوم به کلام مرحوم خوئی

جدای از مسأله‌ی اجماع، بعید نیست بگوئیم متفاهم از نصوص، این است که قسم در ناحیه‌ی منکر مانند قسم در ناحیه‌ی مدعی است. چون در روایت آمد که قسامه بر عهده‌ی مدعی است و بعد فرمود همان قسامه بر عهده‌ی منکر است که اطلاق مقامی اقتضا می کند که وزان این دو یکی باشد. ایشان قبول کرد که در روایاتی مانند قضیه‌ی خیبر قسامه در ناحیه‌ی مدعی به این معنا بود که بستگان و قوم او قسم بخورند. با فرض نبود قوم برای مدعی فرمود همه‌ی قسم ها را خودش بخورد. بعد می فرماید اگر در ناحیه‌ی مدعی قسامه صورت نگرفت نوبت به منکر می رسد. اطلاق مقامی اقتضا می کند که باید این دو قسامه به یک نحو باشند والا بر امام علیه السلام بود که تذکر بدهند.

#### عدم تطبیق کلام صاحب جواهر در مقام

کلام صاحب جواهر هم در مقام قابل تطبیق نیست. توضیح مطلب هم این است که اطلاق مقامی قسامه بر عهده‌ی منکر که به نحو توزیع قسم بر اشخاص است در ما نحن فیه، بیش از اطلاق مقامی در مثل شروط واجبات است که گفته می شود شروط واجبات در مستحبات ثابت است. به این دلیل که ظاهر قضیه این است که مستحب عبارت است از همان واجب با تفاوت عدم وجوب ( مستحب اگر اشتداد پیدا کند واجب می شود) اگر بین مستحب و واجب تفاوتی غیر از حکم به الزام و عدم الزام وجود داشت و اموری در واجب شرط بود که در مستحب نبود نیاز به تذکر داشت. سکوت از اینکه مستحب متفاوت از واجب، در خصویات و شرائط است اقتضا می کند که بین آنها تفاوتی نباشد لذا می بینید که فقها به اطلاق مقامی ادله‌ی مستحبات تمسک کرده و تمام شروط واجب را برای مستحب بیان می کنند مگر جایی که دلیل بر عدم لزوم رعایت آن شرط داشته باشیم.

این معنا در ما نحن فیه هم قابل تطبیق است. روایت می گوید «قَسَامَةً خَمْسِينَ» منظور هم این است که پنجاه نفر قسم بخورند

بعد می گوید اگر مدعی قسم نخورد باید منکر اقامه‌ی قسامه کند. در همان روایت مسعده که مرحوم خوئی استدلال کرد آمده

است « كَانَ أَبِي رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ إِذَا لَمْ‏ يُقِمِ‏ الْقَوْمُ‏ الْمُدَّعُونَ‏ الْبَيِّنَةَ عَلَى قَتْلِ قَتِيلِهِمْ وَ لَمْ يُقْسِمُوا بِأَنَّ الْمُتَّهَمِينَ قَتَلُوهُ حَلَّفَ الْمُتَّهَمِينَ»

یعنی آن قسمی که در ناحیه‌ی مدعی بود به سمت منکر می آید. اگر قسم منکر کیفیت دیگری داشت باید بیان می کردند.

همین طور در اطلاقات دیگر روایات مثلا در روایت ابوبصیر آمده بود: «فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص تُحَلَّفُ الْيَهُودُ فَقَالُوا يَا رَسُولَ اللَّهِ

كَيْفَ نُحَلِّفُ الْيَهُودَ عَلَى أَخِينَا وَ هُمْ قَوْمٌ كُفَّارٌ قَالَ فَاحْلِفُوا أَنْتُم‏» این روایت هم معنایش این است که وزان قسامه در ناحیه‌ی

منکر وزان قسامه در ناحیه‌ی مدعی است. در روایت زراه هم آمده بود « فَقَالَ لَهُمْ رَسُولُ اللَّهِ - صل الله علیه و آله- فَلْيُقْسِمْ

خَمْسُونَ رَجُلًا مِنْكُمْ عَلَى رَجُلٍ نَدْفَعْهُ إِلَيْكُمْ قَالُوا يَا رَسُولَ اللَّهِ كَيْفَ نُقْسِمُ عَلَى مَا لَمْ نَرَ قَالَ فَيُقْسِمُ الْيَهُودُ » یعنی همین قسمی

که شما نخوردید، یهود بخورند. پس ظاهر اطلاق مقامی این است که قسامه‌ی منکر وزان قسامه‌ی مدعی است. قسامه‌ی مدعی را همه قبول دارند که پنجاه نفر است و دلالت روایات هم بر این جهت واضح بود و خود مرحوم خوئی هم قبول داشت. در ناحیه‌ی منکر هم کیفیت متفاوتی بیان نشده است. اطلاق مقامی اقتضا می کند که کیفیت قسامه در ناحیه‌ی منکر و مدعی یکی باشد. اینکه مرحوم صاحب جواهر فرمود اصل در یمین مدعی و منکر این است که خودشان قسم بخورند در مقام بیان این نبود که قوم مدعی و قوم منکر قسم نخورند بلکه در مقام بیان این بود که قسم خود مدعی هم کافی است و لازم نیست که غیر از مدعی پنجاه نفر باشند که آنها قسم بخورند لذا صاحب جواهر نظرش این بود که قسم دیگران واجب کفایی است و اگر

مدعی هم قسم نخورد و دیگران هم قسم بخورند کافی است لکن می گفت مدعی هم قسم بخورد کافی است چون شبهه این

بود که آیا مدعی هم می تواند قسم بخورد یا نه بلکه همه‌ی قسم ها بر عهده‌ی قوم اوست. ایشان گفت بله مدعی هم می تواند

جزء قسم خورنده ها باشد. اصل در مدعی این است که قسم او هم پذیرفته است و اصل این نیست که قسمی که او می خورد

دیگران نباید قسم بخورند. در مورد منکر هم می خواست بگوید که قسم او هم کافی است و جزء پنجاه قسم محسوب می

شود و لازم نیست که همه‌ی قسم ها به عهده‌ی قوم و بستگان منکر باشد و قسم منکر هم در حد یک قسم محسوب می شود

و نظر او منافات ندارد با اینکه در ناحیه‌ی منکر هم چهل و نه قسم دیگر به عهده‌ی قوم منکر باشد.

### اشکال سوم به کلام مرحوم خوئی

اگر از اجماع و اطلاق مقامی روایت صرف نظر کنیم وجه سوم این می شود که بگوئیم روایات مجمل می شود چون احتمال می دهیم قسامه در ناحیه‌ی منکر مانند قسامه‌ی تکریری که در ناحیه‌ی مدعی گفتیم یک امر ارتکازی در اذهان بوده باشد که وقتی قسامه را اطلاق می کنند یعنی پنجاه نفر خواه در ناحیه‌ی مدعی و یا منکر. حال اطلاق مقامی ای که مرحوم آقای خوئی می خواهد به آن تمسک کند اگر از قبیل محفوف به ارتکاز قسامه‌ی توزیعی بر قوم باشد، دیگر اطلاقی در ناحیه‌ی قسامه‌ی منکر از این جهت که خودش باید همه‌ی قسم ها را بخورد شکل نمی گیرد و لذا نتیجه این می شود که از روایات بر می آید منکر باید پنجاه قسم بخورد اما به چه کیفیتی امر دائر می شود که پنجاه تا قسم خودش بخورد و یا اینکه چهل و نه تا قومش و یکی هم خودش که نتیجه این می شود که پنجاه قسم خودش بخورد و چهل و نه تا قومش چون اطلاقی در مقام شکل نمی گیرد. البته کار به اینجا منتهی نمی شود چون قسامه در ناحیه‌ی منکر مثبت ادعا نیست بلکه مسقط ادعاست. آنچه که گفتیم باید در آن احتیاط رعایت شود در مثبت ادعا بود اما اینجا مسقط ادعاست. در ناحیه‌ی یمین مسقط ادعا اگر ندانیم یمین مسقط مدعا یمین خود منکر است و یا پنجاه قسمی که قسم منکر هم جزء آنهاست موجبی ندارد که بگوئیم در فرض نکول منکر ادعا ساقط می شود. یعنی اگر منکر یک قسم خورد و بقیه را دیگران خوردند از نظر مرحوم خوئی این آن یمینی نیست که مسقط دعوا باشد و در این صورت که یمین منکر ادا نشد ( و حاضر هم نشد که پنجاه قسم بخورد) این نکول از یمین است. در این صورت طبق مبنای مشهور و مرحوم خوئی که گفته اند در فرض نکول منکر از یمین ادعا ثابت می شود نتیجه این می شود که این نکول محسوب می شود و علی القاعده ادعا ثابت می شود ولی طبق مبنای مشهور که گفتند پنجاه نفری که از ناحیه‌ی منکر و قومش باشد ادعا ساقط می شود و لذا این بحث که در ناحیه‌ی مدعی داشتیم که مسقط بودن با هر احتمالی باید رعایت شود در ناحیه‌ی منکر جاری نیست. اینجا امر از قبیل دوران امر بین حجیت تعیینیه و تخییریه نیست ( که در ناحیه‌ی مدعی بود) بلکه منکر اگر یک قسم بخورد و قوم او چهل و نه قسم و منکر حاضر هم نشود که پنجاه قسم بخورد از نظر مرحوم خوئی نکول و اثبات دعواست و از نظر مشهور مسقط دعواست.

1. [مبانی تکملة المنهاج، السید أبوالقاسم الخوئی، ج2، ص111.](http://lib.eshia.ir/21001/2/111/عظيمة) [↑](#footnote-ref-1)
2. [استبصار، شیخ طوسی، ج4، ص278.](http://lib.eshia.ir/11002/4/278/فديته) [↑](#footnote-ref-2)
3. [جواهر الکلام، محمد حسن نجفی، ج42، ص245.](http://lib.eshia.ir/10088/42/245/خصوص) [↑](#footnote-ref-3)